

# اختیار و اجبار در جامعه تولیدگرا

پی برکاند

ترجمه شهر آشوب امیرشاهی

عقلانی کردن روند تولید و توزیع هم - تا حد ممکن - ناشی از همین امر است .

اما آیا افزایش منابع ، در هر زمان و مکان ، ضرورتی قطعی است ؟ آیا این خطر وجود ندارد که «ازدیاد منابع» ، به رغم عقلانیتی که در طبیعت بشر وجود دارد ، زندانی حرکت خاص خود بشود ؟ و آیا با تحمیل خود به انسان به عنوان یگانه معیار اصلی ، او را از «ظرفیت‌های» گوناگونش محروم نمی‌سازد ؟ آیا موردی ندارد که از هم‌اکنون - ولو اینکه به این حرکت پایان ندهیم - دست کم برای پیشگیری از بروز فاجعهٔ نابرابری فرایندهای که در ذات هر گونه پیشرفت مدون وجود دارد ، تنوعی در آن ایجاد کنیم ؟ اینها که گفته شد محتوای عمدهٔ بسیاری از تئوری و اعتراض‌های در حال تکوین کنونی هستند و نویسندهٔ این سطور در نظر دارد که بر اساس یک «نقد عقلانیت تولیدگرا» به بررسی آنها بپردازد .

زمانی که اینگونه تقدها کم یا بیش خیالپردازانه به نظر می‌رسیدند ، چندان هم دور نیست ، اما حوادث اخیر فرانسه و دیگر کشورها ، و طغیان دسته‌جمعی جوانانی که ارزش‌های حاضر و آماده را حرمت نمی‌گذارند ، امکان دادند که نسل‌های آینده خلاف جریان شناکنند و آگاهی در سطح هیأت‌های اجتماعی بروز کند . از همان زمان «تخیل» (اوتوپیی) آسمان را ترک کرد تا با توانی حیرت‌آمیز گام به کوچه و خیابان نهد .

با این حال ، این مرحله ، به همان میزان که

آنچه در زیر می‌آید ، اندیشه‌هایی است دربارهٔ یک جریان ذهنی و یک شیوهٔ عمل که از طرف تعداد روزافزونی از معاصران به عنوان مرام مسلط عصر ما ، یعنی کیش رشد اقتصادی ، پذیرفته شده است ؛ حقیقتی که تا سی سال پیش نسبی بود و اکنون دغدغهٔ اولیهٔ همهٔ نیروهای سیاسی است که می‌خواهند امروزین باشند - فلسفه‌های مورد قبولشان هر چه می‌خواهد باشد ، آیا در جهانی که دیگر ناهمگراییهای سنتی اهمیت چندانی ندارند و خود در حال به هم جوش خوردند ، این دغدغه تولیدگرا نظری متحدکننده نیست ؟ که اگر «پراگماتیسم» آن را در معادله بگذاریم ، برابر نظر تمام کسانی خواهد بود که انسان را همسنگ قدرت فنی‌اش می‌دانند و پیشرفت را ، برابر یک «کوانتوم» از دستاوردهای قابل محاسبه ، شک نیست که در حال حاضر هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند از حداقل هدفهای «تولیدگرا» تن بزند . شک نیست که افزایش وسایل حیات ، برای هر جامعه‌ای که «تاخیر مرگ» در برابر ازدیاد زندگی‌های جدید قرارش می‌دهد ، امری ضرور است و اهمیت حیاتی

امروز، یعنی طی دورانی که مفهوم پیشرفت بر اندیشه سیادت داشت، با این مضمون پیوند داشته‌اند، خسته‌کننده خواهد بود. گرایش به رفاه و صیانت از زندگی بشری، گسترش قدرت انسان بر طبیعت، تعالی اخلاقی و گسترش عدالت، همه و همه جنبه‌های گونه‌گون نوعی «ترقی» اند که شعار همه پیشگامان جنبش بود.

خصلت بارز تعبیر تولیدگرای «پیشرفت» — یعنی متداولترین تعبیر کنونی آن — این است که برای بعضی از هدفهای «ترقیخواهانه» امتیاز بیشتری قائل است و بسیاری دیگر را «تفریق» می‌کند. یعنی از میان هدفهای ممکن بسیار، آنهایی را می‌پذیرد که صفت اصلیشان «کمیت‌پذیری» باشد (و تقریباً همیشه، اینها هدفهایی هستند که از نظر اقتصادی قابلیت تأثیر شدیدی دارند). البته در هیچ ذهن تولیدگرائی فکر نفی امور «کیفیت‌پذیر» ایجاد نمی‌شود، منتها جریان امر توجه را به سوی طرحهایی معطوف می‌کند که مثبت و قابل اندازه‌گیری باشند. برای خلط مبحث، مسأله نظام طبیعی امور پیش کشیده می‌شود: مگر نه اینست که نظری که بنا بر آن بهبودهای کیفی — مثلاً دموکراسی — محصول پیشرفتهای مادی هستند، هر چه بیشتر تعمیم می‌یابد؟

چنین است که طرحهای «کیفیت‌پذیر»، اندک اندک به مراحل آخر اولویتهای اجتماعی رانده می‌شوند. در عوض، به بهانه ترقی، هرگونه اقدام اقتصادی — سیاسی، به این شرط که به سود «رشد» باشد توجیه می‌شود. حسابداری‌های ملی که عوامل نیرومندان «واقع‌گرائی» هستند، خواه‌ناخواه به سود هدفهایی عمل می‌کنند که دارای بیشترین

عمق این «نفی و اعتراض» را نشان داد، ناتوانی آن را هم برملا کرد. ثابت شد که «نفی و اعتراض» تا زمانی که به زبان اسطوره‌ای بیان شود، تا زمانی که از میان آرمانهای کارگری قرن گذشته، کهنه‌ترین مفاهیم آن را وام‌گیرد، محکوم به شکست است. زیرا مسائلی که جوامع ما، در شرق یا غرب، با آنها روبرو هستند، از مسأله نابرابری نقشهای اجتماعی بسیار فراتر رفته‌اند و در چشم‌انداز «به دست گرفتن قدرت» هیچگونه امکان حل‌شدن آنها وجود ندارد. حتی محتمل است که طرح مسأله به این شکل، ما را پنجاه سال به عقب ببرد بدون آن که ذره‌ای به هدف مورد علاقه، یعنی سلطه بر نیروهای تولیدی خارج از اختیار ما، تردیکمان کند.

آگاهی‌یابی «معاصر» باید پیش از همه درباره چیزی باشد که در این متن، «اجبارهای جامعه تولیدگرا» نامیده‌ام. لازم نیست گفته شود که این اجبارها، همگی «بیرونی» نیستند. به گمان من تنها از راه تحلیلی اینچنین و با پرهیز از هرگونه خود فریبی است که می‌توان حدود حاشیه باریک اما گرانهای آزادی‌ای را که جوامع امروزی در اختیار دارند — و به بهای کوششی ذهنی و انقلابی ممکن است آن را وسیع‌تر کنند — معین کرد.

## ۱ - نقد عقلانیت تولیدگرا

تفوق «بیشتر»

کمتر مضمونی با میزان و با عمق مضمون «پیشرفت» از روحیه تولیدگرا تأثیر پذیرفته است. یادآوری خواستهای فراوانی که از قرن هفدهم تا

ظرفیت بالقوه کمی باشند. سازمان قدرت و مالکیت، وضع دستمزدها و نظام آموزشی، مکانیسم‌های تصمیم و مقررات مبادله، آزادی صنفی و عمران منطقتی، همه به نسبت کمی که به ثروت و قدرت می‌کنند، سنجیده می‌شوند. یعنی درارتباط با کارائی اقتصادی. به حکم همین واقع گرائی کمی - که همیشه وبدون استثنا، درجهت عکس تخیلات (اوتوبی‌ها) عمل می‌کند - درعصر ما، همگرائی انکارناپذیری میان رژیم‌های مبتنی برصنعت به چشم می‌خورد. تردیکی این رژیم‌ها از طریق حذف «کمیت‌ناپذیر»ها صورت می‌گیرد.

درک این مسأله دشوار نیست که «تفریق» کردن بعضی از هدفهای ترقی، امری است که در جهت «بیشتر - بهره‌وری» و «بیشتر - نیرومندی» - یعنی هدفهای دوگانه‌مسابقه درتولید - پیش می‌رود. «بیشتر»، به‌عنوان پیشرفت کمی با علامت مثبت، این امتیاز را دارد که می‌تواند چندین محتوی داشته باشد (مصرف خصوصی یا عمومی، قدرت نظامی یا تولیدی) و «تمامیت معنای» آن درارتباط با امور واقع تأمین می‌شود، نه به علت یک همبستگی زنده. هنگامی که قدرت‌های مولد به‌سطح معینی رسیدند، کاملاً ممکن می‌شود که درعین حال (یا دست کم به‌تناوب) به‌سوی «بیشتر - نیرومندی» و «بیشتر - بهره‌وری» خیز برداشته شود. اقدام‌هایی که یکی از این دورا به پیش می‌برند، به خودی خود به سود آن دیگر نیز هستند زیرا زنجیرهای تولید مدرن دارای ظرفیت‌های ترکیبی متعدّدند و پیشرفتهای تکنولوژیکی، دوپهلوی. (مگر الکترونیک، درعین حال، یک صنعت «سنگین» و «سبک» نیست؟)

بنابراین تعجب‌آور نیست که ترقی را با «بیشتر» اندازه بگیرند و مزایای مربوط به این نهاد یا آن سیاست، در رابطه با قدرت حفظ آهنگ «رشد» یا سرعت بخشیدن به آن ارزیابی شوند.

به این حساب است که جهت‌گیری تولیدگرا «یک بُعدی» است (مارکوز). هدفهای ترقی را از پیش‌بینی‌های مربوط به گام برداری به‌سوی «بیشتر» نتیجه می‌گیرند و به احکام تکنولوژیکی سازمانی آن، چون نوعی سرنوشت محتوم، تن درمی‌دهند. حالت تسلیم محض که جامعه‌ها در برابر تازگیهای

«صناعت» از خود نشان می‌دهند روشن‌ترین تظاهر این «سرنوشت گرائی» است. امر اجتماعی، به‌مثابه یک روند انطباق‌اندیشیده می‌شود؟ زیرا، آن نیروهای اجتماعی که از دگرگونی‌های «صناعت» متأثر می‌شوند، هیچ نظام اولویت دیگری را به‌جای نظام اولویتی که بر اساس کارائی کمی است نمی‌پذیرند و حتی تصور نمی‌کنند، و به همین دلیل قادر نیستند نظرهای رفاه‌جویانه‌ای را که نقشی متعادل‌کننده نیز دارند در برابر منطق نوآوری قرار دهند. این نیروها، که دروادی این دگرگونی‌ها سرگردان شده‌اند، به مطالعات بی‌ثمر اکتفا می‌کنند و در همین ضمن مسئولان امر به‌گوششان می‌خوانند که «سازگاری عین خردمندی است». به‌گروه‌هایی اجتماعی که به‌علت «ترقی» درحال رانده‌شدن از مواضع حرفه‌ای خود هستند، به‌منطقه‌ها و حتی ملت‌هایی که به‌سبب این دگرگونی‌ها از منابع سنتی درآمد خود محروم

۲ - «جامعه، تکنولوژیهای جدید را دریافت می‌کند و باید خود را با آنها سازگار سازد». (برنارد دوژوونل - نشریه تحلیل و پیش‌بینی، شماره ۴ آوریل ۶۷).

می‌شوند، می‌آموزند که، ولو به بهای از دست دادن هویت و ریشه‌هایشان، خود را با اوضاع منطبق کنند. از سوی دیگر در کمال خوشردی می‌پذیرند که روال منطقی «توسعه صنعت» به تلباز شدن توده‌های انسانی و ایجاد تراکم‌هایی مغایر با هر گونه شهرسازی معقول، منتهی می‌شود. ب. دو ژوونل

می‌پرسد، «آیا نباید مفاهیم را جا به جا کرد؟ آیا بهتر نیست که نقطه عزیمت، هدف‌های اجتماعی باشد و رشد صنعتی با آنها سازگار گردد؟» چگونه می‌توان با دو ژوونل هماوا شد؟

مانع اصلی، ایمان خرافی به «رشد»ی است که آثار کمی آن (از دیدگاه کالاهای مصرفی، برپاشدن تجهیزات لازم برای قدرت صنعتی یا تولید بیشتر) نسبت به دیگر انواع ممکن «رشد» - و از جمله بعضی ظرفیت‌های بالقوه صنعتی، مانند کسب اوقات فراغت یا امنیت بیشتر - که تأثیر مستقیم و مثبت بر درآمدها ندارند، اولویت یافته‌اند.

تفوق «بیشتر» به صورت «عقلانیت ابزاری» متظاهر می‌شود و به همین دلیل مقاومت در برابر آن هر چه دشوارتر می‌گردد.

بندگی در برابر «عقلانیت ابزاری»

از آنجا که جامعه‌های صنعتی می‌کوشند روح علوم عقلی را در روابط اجتماعی و خاصه در قلمروی اقتصادی وارد کنند، «کمیت بخشی» یک گرایش عمیق این جامعه‌ها شده است. و دقیقاً به حکم همین توجه به عقلانیت است که این جوامع در دام نوعی ابزارگرایی ناشی از مرکزیت اقتصادی گرفتار

می‌شوند.

از زمان ماکس وبر دیگر همه می‌دانند که: «هر عقلانیت - حتی تطابق با یک نظام ارزشی - به اجبار خصلتی ابزاری دارد.» اقدام عقلانی عبارت است از کاربرد معقول وسایل در راه هدف‌هایی که از پیش برای عمل تعیین شده‌اند. اما همانطور که ه. مارکوز به درستی خاطر نشان می‌کند، این رویه ردیالانه انعکاس نیت باطنی «عاملی» است که - به نظر او - به سوی تسلط گرایش دارد<sup>۳</sup>. می‌توان، فروتنانه‌تر، ملاحظه کرد که نیت باطنی و حیاتی «عامل»، به طور خالص یا به طور اساسی در جهت حفظ خویشتن است. به هر حال مسلم است که هر نوع اقدام عقلانی کوششی است برای مسلط شدن بر یک موقعیت (مجموعه‌ای از رویدادها، یک روند تکنیکی) از راه دست‌اندازی مناسب در عناصر تشکیل‌دهنده آن. نازمانی که این اقدام به دست‌اندازی به نیروهای طبیعت محدود می‌شود، امکان اشتباه میان «عامل» و «شیئی» عمل وجود ندارد. دشواری‌ها هنگامی آشکار می‌شوند که روحیه کارآئی ابزاری به قلمرو روابط انسانی منتقل می‌شود، بدون این که تفاوتی ذاتی که دو میدان عمل را از هم جدا می‌کند به حساب آمده باشد.

هر گاه کوشش شود که مسأله انسانی مطابق موازینی مشتق از محاسبات مربوط به ماده بیجان (یا طبیعت پیرامون) سنجیده شود، دو خطا صورت می‌گیرد: الف - به شیوه علوم عقلی، شیئی مورد

۳ - «انسان یک بعدی» فصل ۶ - در اینجا مارکوز از عقلانیت تکنولوژیکی سخن می‌گوید و متعلق تسلط را در آن ناشی می‌کند.

دخل و تصرف با محك ابزار اندازه گیری سنجیده می شود. ب - ویژگی فضای اجتماعی، که تنها به وسیله قوانین انرژی فیزیکی یا زیست شناختی اداره نمی شود بل در ارتباط با يك عمل ارزش های اخلاقی تنظیم شده است، نیز در نظر گرفته نمی شود. هنگامی که حق تقدم به امور قابل اندازه گیری داده می شود، هستی (یا اهمیت، یا استقلال) این میدان عمل ارزش های اخلاقی که کمیت نمی پذیرند، انکار می شود.

به ما خرده خواهند گرفت که هیچیک از رشته های علوم اجتماعی - به استثنای علم اقتصاد - هنوز تجزیه و تحلیل کیفی بلامنازعی به سود ارزشی از نوع ریاضی - منطقی نکرده است. هیچیک - باز هم به استثنای علم اقتصاد - در نظر نداشته است که فضای روابط انسانی را تنها به رابطه اعداد محدود کند و آن روابط را فقط با مفاهیم کارآئی بسنجد. البته همینطور است، اما دقیقاً همین پاسخ برای مارو شن می کند که تحدید «ترقی» به امور کمیت پذیر، تا چه میزان با منطقی بر محور اقتصادی مطابقت دارد. هنگامی که به «بیشتر» اولویت داده شود - آگاهانه یا ناآگاهانه - تن به داوری ارزش اقتصادی داده می شود. دلیل هم دارد: در مقوله ترقی اقتصادی، تنها به آنچه «قیمت» دارد «کمیت» می دهند، یعنی به آنچه به این یا آن گونه در بازار ارزش داشته باشد. اقتصادهای اشتراکی نیز از این قاعده مستثنی نیستند، تنها در این اقتصادها، بازار که «داور ارزش» ها است، اغلب، وجودی فرضی دارد.

اما برخلاف واحدهای اندازه گیری قراردادی که مورد استفاده علوم و فنون هستند، قیمت به هیچ

روی «بیطرف» نیست (به مفهوم بیطرفی نسبت به کسی که آن را به کار می برد). قیمت همگانی هم نیست (به مفهومی که مثلاً متر، با ضریب اشتباهی قابل قبول، در همه جا یکسان است). قیمت سازشی است، همیشه موقتی، که در مکانی معین و در نقطه ای معین از فضای اقتصادی در تناسب با روابط «کمیایی»، هزینه تولید (و پخش و حمل و غیره) میان نقش - آفرینان بازی اقتصادی صورت می گیرد. قیمت نه تنها فداکاری ها یا رضایت خاطرهای یکسان برای تمام عوامل را اندازه نمی گیرد، بلکه فقط بازتاب اجزاهائی است که - پذیرفته یا تحمیل شده - از این به آن نقطه جهان متفاوتند و به کمترین تغییر مقدمه و مؤخره به سادگی عوض می شوند، بی آنکه در هیچ لحظه ای «تساوی» دخالتی در امر داشته باشد. تنها «بیطرفی» قیمت در این است که هزاران عمل فردی را که در جهت ارزیابی سودمندیها و فداکاریها هستند - با اجتماعی کردنشان - متعالی می کند؛ و چون معیاری که به این ترتیب به وجود می آید کم یا بیش پنهانی است این «بیطرفی» می تواند مبادله کالاها را در سطح اجتماعی اداره کند.

تذکر بدیهی که پیشرفت های فنی جنبه های متعددی دارند که محاسبه اقتصادی درباره شان صدق نمی کند - یا دست کم به گونه ای ناقص بیان شان می کند. مثلاً بهره تولید تنها هنگامی به درستی اندازه گیری می شود که در سطح نگاه های تولید کننده ظاهر شود. زیرا در این صورت است که

۴ - مسائل نظامی و نیز بعضی کوشش ها در جهت شکل دادن به نظریه های سیاسی، می توانند در مرز این نهایت قرار گیرند.

تأثیرهایش را می‌توان با مفاهیم «درآمد» بیان کرد (زیرا سود را خواه با فشرده کردن مخارج، خواه با گسترش دادن میزان تولید بالا می‌برد). برعکس هرگاه مسأله بر سر فعالیت‌های واحد مصرف خانگی باشد، دیگر اندازه‌گیری دقیق ممکن نیست. یک ماشین رخت‌شویی البته امکان صرفه‌جویی در وقت و رفع خستگی را می‌دهد، اما سهمی که در رفاه دارد فقط بر حسب قیمت فروشش برآورد می‌شود. همچنین، پیشرفت‌های صنعتی با نتایج کیفی (کسب امنیت یا تفریح، صرفه‌جویی در انرژی‌های حیاتی یا تلاش‌های جسمی) فقط بنا بر رقابت ارزش‌هایی که بازار برایشان قائل می‌شود به حساب می‌آیند. در این موارد، مانند بسیاری دیگر، قیمت‌ها باید حاصل «سودمندی» ها را اندازه بگیرند، در حالی که سلسله مراتب، هزینه‌ها، دستمزدها و غیره باید منعکس‌کننده «ناسودمندی» های مربوط به انواع عوارض تولیدی باشند. در واقع تحقق یافتن این فرض‌ها مستلزم تعادل کامل میان عواملی است که حتی فرضیه اقتصادی نیز به‌زحمت می‌تواند شرایطش را گرد آورد.

این همه، تا زمانی که محاسبه جزئی و دارای خصلت ایزاری است، چندان وخیم نیست؛ اشتباه زمانی آغاز می‌شود که ابزار و دید حسابداری «اقتصاد خرد» به قلمرو ارزیابی‌های عظیم منتقل می‌شوند، و معیاری را که بنا به تعریف، فقط با رابطه فروشنده - مشتری مستقیماً مربوط است، به کار می‌برند. هنگامی که «ارزش» خدمات عمومی بر اساس خرج «عملکرد» آن برآورد می‌شود، یا ارزش سرمایه‌گذاری‌های عمومی (قدرت، حیثیت

یا رفاه) بنا بر هزینه اجرائی آنها، همین امر واقع می‌شود. مسأله، کاملاً خودسرانه است، اما در کشورهای مختلف ۱۵ تا ۲۵٪ منابعی که به حساب می‌آیند، به همین شکل خودسرانه است.

نا توانی معیار «قیمت» هنگامی به گونه‌ای بارز ظاهر می‌شود که بخواهند آن را برای مقایسه‌های بین‌المللی یا در قلمرو امور متغیرزبانی به کار برند. عوامل تصحیح‌کننده‌ای که وارد این گونه برآوردها - به صورت قیمت - می‌شوند، هر چه باشند، هرگز نمی‌توان به مقایسه‌های عینی رسید - به دلایلی که در همین حال به تغییرهای کیفی تولید اجتماعی مربوط می‌شوند (مثلاً آیا کالسکه و اتومبیل، که متعلق به دو دوران مختلف تکنیکی هستند، اصولاً غیر قابل سنجش یا یکدیگر نیستند؟)، و خصلت دلخواهانه هر گونه توازن آماری که به مجموعه‌های پیچیده‌ای مانند تولید یا مصرف یک جامعه منطبق می‌شود. تازه ما در این ملاحظات فقط معیار نرخ‌های ثروت و رشد را در نظر گرفته‌ایم و به پیچ و خم‌های شناخته شده‌ای که به دنبال خلاءهای بسیار حسابداری‌های عظیم به همین نرخ‌ها داده می‌شود اشاره‌ای نکرده‌ایم.

حال که این چند نکته را در مورد بی‌ثباتی «معیار - قیمت» تذکر دادیم به مسأله نظری‌تر «بیطرفی» آن بپردازیم. می‌دانیم که قیمت‌ها، و رای سیاق احوالشان، بازتاب چیزی هستند که از نظر اعضای یک جامعه به مثابه «ارزش» (به مفهوم اقتصادی آن) است. بدون این که قصد داشته باشیم

۵ - این مسأله را بررسی‌های دو اقتصاددان - آمارگر (م. ژیلبر و ای. کراویل) در «یک مقایسه بین‌المللی میان تولیدهای ملی» روشن کرده‌اند.

جدل‌های مربوط به طبیعت عمیق ارزش اقتصادی را حل و فصل کنیم، فقط می‌گوئیم که در تحلیل نهایی این ارزش، ما را به رابطه‌ای که میان انسان و چیزها برقرار می‌شود، بازمی‌گرداند. این رابطه هم به نوبه خود بستگی دارد به: الف - مقامی که غریزه تصاحب در سلسله مراتب عمومی نیازها دارد (آرزوها و هدف‌ها)، و ب - قراردادهای اجتماعی (نهادهای روابط اجتماعی) که تعیین‌کننده شیوه برآورد این نیازهای اقتصادی و غیر آن هستند. به بیان دیگر همیشه از خلال ارزش اقتصادی نوعی سلسله مراتب نیازها منعکس می‌شود. این ارزش، تنها در جوامعی که مفهوم تملک و انباشتن ثروت در آنها بسیار رشد کرده است و گونه‌ای آزادی انتخاب، امکان اجتماعی کردن ارزیابی «سودمندی» ها و «کمبود» ها را از طریق مبادله، به وجود می‌آورد، می‌تواند نقش عمده‌ای داشته باشد. در این جهت، ارزش - و بنابراین هر گونه کمیت گرایی - بنا به تعریف، خصیلتی تصاحب‌کننده دارد. یعنی تنها آنچه به تشکیل یک سرمایه، یا بهره‌برداری از آن یا مصرف آن، کمک می‌کند وارد حساب‌داری می‌شود.

از آنچه گفته شد برمی‌آید که گسترش دادن به میدان عمل ارزش اقتصادی، یک اقدام بی‌طرفانه نیست بلکه برعکس، به معنای تأیید و حتی تداوم نوعی منظومه در سلسله مراتب نیازها است، به معنای داوری کردن به سود غریزه تملک - فرمانروای ارزش‌های اقتصادی - است، و به زبان نیازهایی است که یا کمیت‌پذیر نیستند یا به سختی کمیت‌پذیرند. این داوری، «بیشتر» شیئی شدنی را ترجیح می‌دهد و در نتیجه نه تنها با طرح تخیلی (اوتوپیک)، بل

با خلاقیت «غیر قابل استعمال» و با تمام خواسته‌هایی که (مانند حمایت از زندگی انسانی، کاهش مدت کار و غیره) ممکن است از سرعت گردآوری قدرت یا لذت بکاهند، مغایر است. در این قاعده کلی تنها استثناهای موجود، یعنی پیشرفت‌های غول‌آسا (سرعت، ارتباط از راه دور، وغیره) نیز سرانجام وارد مسابقه به سوی قدرت مادیت یافته می‌شوند و حتی، با تکثیر «اشیاء جدید»ی که افراد یا اجتماع‌ها خواهان به دست آوردنشان هستند، یکی از موتورهای این قاعده می‌شوند.

پس مسأله بر سر این نیست که بدانیم در زمینه ابزاراندازه‌گیری بهبودهایی ممکن است، چرا که بدون شك این امکان وجود دارد. اما آنچه پیش از اعتقاد خرافی به فلان نرخ برآورد جزئی مطرح می‌شود، عبودیت نسبت به عقلانیت ایزاری است که منطقی به برتری ترقی‌های «شیئی شده» منتهی می‌شود. چنان که ب. دوزوونل ثابت می‌کند، محاسبه فنی طبیعتی محافظه کار دارد، زیرا با ارزیابی‌های مستتر در روبه‌های کنونی مطابقت می‌یابد و بعد ظرفیت بالقوه را در نظر نمی‌گیرد. به همین دلیل، از راه پیچیده کردن محاسبات یا بسط ارزش اقتصادی نمی‌توان از قید و بند مسابقه تولید گرا رهائی یافت، مسأله بر سر تجدیدنظر در اساس آن است.

و فور نامتک

افتخار پایه‌گذاری مسابقه تولید گرا - در زمینه

۶ - مقاله‌ای در «اقتصاد و انسان دوستی» شماره ۱۷۸ و به ویژه بخش مربوط به «برنامه‌ریزی و تخیل» ص ۴۲۰. همچنین اثر یادشده هارکوز ص ۲۲۱ - ۲۲۲ و پس از آن.

فلسفی - متعلق به دو فرضیه است .

از نظر اولی، برآورده شدن هر چه بیشتر نیازها، حرکتی به سوی نقطه‌ای نهائی دارد که در بیان عام با کلمهٔ «فورمشخص شده است. این فرضیه با تأکید بر این امر که امکان پایان دادن به «کمیابی» و مسائل زیست وجود دارد، به طور ضمنی ادعا می‌کند که:

الف - «کمبود» های هستی انسانی به طور اساسی در ارتباط با نیازهای فیزیولوژیک هستند (و پاسخ به این نیازها از طریق «تولید»، به مفهوم وسیع آن، داده می‌شود)؛

ب - این «کمبود» های فیزیولوژیک را می‌توان ارضاء کرد، زیرا «معلوم» نیستند. به همین دلیل، «حالت اشباع» هم امکان دارد و به توسعهٔ «ارضاء» های ملموس هم می‌توان چون روندی «معلوم» اندیشید.

و فور، که تخیلی (اوتوبی) به قدمت خود انسانیت است، الزاماً حامل پایان تاریخ نیست. زیرا، علی‌الاصول، «ترقی» می‌تواند در رابطه با نیازهایی که «پاسخی از طریق اشیاء» لازم ندارند - مثلاً در زمینه معرفت ناب - ادامه بیابد. البته امکان پیدا شدن «کمیابی» هائی از مقوله‌ای جدید - زیبایی‌شناسی یا روشنفکری - نکتهٔ معترضهٔ قابل قبولی است، اما مشکل لاینحالی نخواهد بود.

دومین فرضیه، فرضیهٔ نیازهای نامحدود است. این یکی، برخلاف قبلی، امکان وجود نهائی را برای ترقی فنی و اقتصادی مورد تردید قرار می‌دهد، زیرا برای نیازها - و به طور اخص نیازهایی که از راه کسب وسائل مصرفی یا قدرتی ارضاء می‌شوند - گسترش نامحدود را می‌پذیرد. این فرضیه با فرضیهٔ

رشد «معلوم» تنها در نقطهٔ عزیمت مشترك است. «کمبود» ها پاسخی از طریق اشیاء لازم دارند - و تازه چنان بزرگش می‌کند که آن را با امکانات نامحدود تکامل انسانی اشتباه می‌گیرد. انسان به عنوان مصرف‌کنندهٔ تکنیک‌های خودش تکامل می‌یابد.

بدون دشواری ملاحظه می‌شود که این دو فرضیه کاملاً متضادند، یا نیازها ارضاء ناپذیرند و در این صورت، و فور، در هیچ‌یک از سطوح نیروهای مولد، تحقق‌یافتنی نیست؛ یا به سوی نقطه‌ی پایان - اشباع - می‌رویم و در این صورت حرکت مدام و مکرر به سوی ارضاء نیازها هم عبث و هم سردرگم‌کننده است. این حرکت به خصوص، مانع می‌شود که جامعه، در زمان مناسب و چنان‌که لازم است، ترمز بگیرد.

دروغ کنونی مسألهٔ تولیدگرا موضوع و فور، ضمن اینکه قدرت افسانه‌ای خود را حفظ کرده است، حتی در آرمان‌های سوسیالیستی به مرحله «بی‌شنایی» رسیده است. در عوض، چشم‌انداز یک رشد نامحدود، بیش از پیش، به صورت رهنمود مسلط اقدام تولیدگرا، جای خود را باز می‌کند - به خصوص در جهان اقتصادهای لیبرال یا نیمه ارشادی که مسأله بازار تمام حدت خود را در آنها حفظ کرده است. به همین دلیل این فرضیه را از زاویه عقلانیت اقتصادی، از نزدیک بررسی می‌کنیم.

به عنوان نقطهٔ حرکت، «اصل اقتصادی» را در کلی‌ترین مفهوم پذیرفته شده و تقریباً زیست‌شناختی آن (رابطه میان انرژی مصرف و لذت بدست آمده) انتخاب می‌کنیم. اختلاف نظر میان اقتصاددانان هر چه باشد، همگی همداستانند که یک عامل هنگامی اقتصادی رفتار می‌کند که حداکثر «نتیجه» را با



حداقل «تلاش» به دست آورد (یا هدفش این باشد). تنها باید محتوای این دو مفهوم را روشن کرد؛ و همین جا می‌توان به سادگی دریافت که این دو را نمی‌توان ارزیابی کرد، مگر در عین حال با در نظر گرفتن: الف - نیازهایی که باید به آن‌ها پاسخ داد؛ و، ب - میزان در دسترس بودن وسائل ارضاء (= منابع). با همین توجه دوگانه است که ما بهترین تعریف را از دو مفهوم مورد جدل، یعنی «قدرت» و «ارزش»، به دست خواهیم آورد. اینها، با علامت‌های معکوس، به طور کلی یک چیز را نشان می‌دهند: رابطه‌ی نیاز - منبع.

اگر اصل اقتصادی در این منطق قرار داده شود، میان انواع مصرف‌های ممکن منابع در دسترس انسان تولید کننده یا مصرف کننده، تنها یک اصل مسلم داوری وجود خواهد داشت. اصلی که هدفش بر آوردن بیشترین مقدار نیاز با در نظر گرفتن جنبه‌های کم یا بیش فوری آنهاست. میان این متغیرهای گوناگون، داوری دو صورت دارد:

«انتخاب» ایستا: بهترین بهره‌گیری از علوم از منابع موجود در تناسب با نیازهای «معلوم».

«انتخاب» پویا: زیاد کردن منابع، خواه برای ارضای همان نیازها در وجه گسترده‌تر، خواه برای پاسخ دادن به نیازهایی که تا کنون نادیده گرفته شده‌اند، یا، سرانجام برای کم کردن «خرج» پاسخ. در هر سه مورد، مسأله بر سر تغییر دادن تناسب‌های «کمیایی» است.

(به طور نظری یک «انتخاب» سوم هم امکان دارد و من آن را «انطباق محدود کننده اصل اقتصادی» می‌نامم. و این، عبارتست از محدود کردن سطوح

خواست‌ها، خواه به منظور تسهیل امر بر آوردن نیازها، خواه برای افزایش شدت آن‌ها. این «انتخاب» محدود کننده، که نمونه خاص رفتار افراد یا گروه‌هایی است که در مسابقه اقتصادی، از پیش، بازنده‌اند (بازنشستگان و غیره)، در عین حال حاصل رفتار بعضی از اجتماع‌های نادر مذهبی را نیز که در حاشیه جوامع نوین قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد).

ظاهراً، موارد انطباق ایستا و پویای «اصل اقتصادی» مکمل یکدیگرند. اما در واقع هر کدام حاکم بر شیوه داوری‌های ذاتاً متفاوتی هستند و نتایج کاملاً متفاوتی به دست می‌دهند. نتایج و آثار چنین این داوری‌ها تا چه حد با «اصل اقتصادی» می‌خوانند؟

پادآوری کنیم که عمل اقتصادی را (در گسترده‌ترین مفهوم آن)، کمبود نسبی وسائل زیست در رابطه با نیازها - یا به عبارت دیگر «کمیایی» ها - بیان می‌گذارد، و نیز «اصل اقتصادی» را (با شیوه داوری میان مصرف انرژی و دریافت لذت).

هدف هر عمل اقتصادی، به گونه‌ای، تخفیف دادن یا از میان بردن «کمیایی» نسبت به فرد یا گروه است، خواه به گونه‌ای گذرا یا پایدار. در این حالت اقتصاد وسیع‌تر از «اصل اقتصادی» است. اقتصاد شامل تمام اقدام‌های تولیدی است، حتی آنها که متضمن هدر دادن مقداری از انرژی‌ها و منافع در رابطه با ارضاء‌های کسب شده هستند، اما «اصل اقتصادی» یک «قصد عقلانی» را در اقدام مداخله

می‌دهد، و موفقیت این قصد تابع سطح آگاهی و وسائل عمل «عامل» است. اما اقدام، چه عقلانی و چه غیرعقلانی، - و مفهوم عقلانی جز معادل «اصل اقتصادی» نیست - برای پشت سر گذاشتن «کمیابی» همیشه موقتی است. زیرا در واقع حتی در وضع کنونی تکنولوژی، و با در نظر گرفتن تمام اختراعاتی ممکن - از جمله در قلمرو نیرو - رایگانی مطلق منابع (در مقایسه با رایگانی اکسیژنی که تنفس می‌کنیم) فرضیه‌ای است که چندان احتمال تحقیقش نمی‌رود.

در یک برخورد اولی، ترقی صنعتی دلیلی به سود «انتخاب» پویا است، زیرا روی قابلیت تولید - با پائین آوردن «خرج واحد» اشیاء، تولید شده و بالا بردن میزان منابع در دسترس جامعه تأثیر می‌گذارد. ارقام حیرت‌انگیزی در مورد کاهش ساعات کار لازم برای ساختن یک واحد کالائی در اختیار ما است<sup>۸</sup>. می‌توان یادآوری کرد که نیروی انرژی‌زا (حرارتی، آبی و غیره) با چه سرعت سرسام‌آوری میزان مصرف انرژی انسانی را، در تولید، تغییر مکان، فعالیت‌های خانگی یا حتی نظافت و بهداشت جسمی، کاهش می‌دهد.

آنچه سؤال را پیچیده می‌کند این است که افزایش منابع بدون واکنش صورت نمی‌گیرد - خواه در زمینه نیازها و خواه در زمینه منابع. ما در این‌جا به خسرانهای گوناگون اجتماعی می‌اندیشیم که با روند رشد همراهند (انهدام شالوده‌های کهن، قدیمی شدن سریع تجهیزات، مخارج تبدیل آنها، ازدیاد بخش‌های غیرمولد توزیع، انطباق یا سازمان‌دهی مجدد و غیره) نه تنها به دلیل نوآوری‌های

«رشد» بل، هم‌چنین، در رابطه با حاصلت دائم‌التغییر آن، این خسرانها که در بهای اجتماعی منابع، اثر می‌گذارند، هر چه موارد پیش‌بینی نشده‌فنی و اجتماعی و گسیختگی فعالیت‌ها و دگرگونی‌های روز افزون عادت بیشتر دچار تغییر شوند، بیشتر قابل توجه هستند<sup>۹</sup>.

از سوی دیگر، به‌طور قرینه، تأثیر بر نیاز هم به آنچه گفتیم افزوده می‌شود. هر اختراع و نوآوری نیازهایی به دنبال دارد. هر سهولتی از بابت منابع (ظرفیت تولید بیشتر، هزینه کمتر ساخت و فروش) حد توقع را بالاتر می‌برد. این دو اثر ممکن است، به نوبه خود، اقتصاد انرژی‌زای جامعه را به مخاطره بیندازد. در واقع اگر ضرورت نیازهایی که به طور اجتماعی به رسمیت شناخته شده است تا بی‌نهایت ادامه یابد، و اگر نیازها (از ابتدائی تریشان بگیریم، مثل نیاز به پوشش) همراه منابع افزایش یابند، و کوچکترین نشانه‌ای از اشباع نشان ندهند - زیرا اشباع هر نیاز خاصی بلافاصله تغییر مکان نیاز عام را به دنبال دارد -، آنگاه سطوح نارضایتی‌ها قابل مقایسه با تمام سطوح ترقی اقتصادی باقی می‌مانند.

به این ترتیب روشن می‌شود که رشد اقتصادی تا حدی مغایر با «اصل اقتصادی» است زیرا مبارزه انسان را علیه «کمیابی» خشی می‌کند. این رشد به خلق مجدد «کمیابی»، و یا حتی خلق فی‌نفسه

۸ - به عنوان مثال به اثر ژان فوراستیه «امید بزرگ قرن بیستم» و جدولهای صفحه‌های ۲۶ تا ۳۰ آن مراجعه شود.  
 ۹ - به اثر ژاک دومتری «رسوایی توسعه» انتشارات م. ریور مراجعه شود.

آن، گرایش دارد (از جمله در مورد ثروت‌های کاملاً فراوان، مانند آب خالص، هوای پاک، فضای سبز و غیره). عمل اقتصادی، تا حدودی - زیرا نباید اثرهای متضاد را منکرشد - به دنبال این بازی دوگانه که جامعه را تقریباً به همان اندازه که به‌وضع رضامندی نسبی نزدیک می‌کند از آن دورش می‌سازد، خود به‌خود منتفی می‌شود.

بدون شك به ما گفته خواهد شد که رودرو قرار دادن «اصل اقتصادی» با «انتخاب» پویا، عمل بیهوده‌ای است، زیرا مسأله بیش از آن که برسر انتخاب‌های عمدی باشد برسر «داده»ها است. مگر گرایش به افزودن و تنوع‌دادن به تولید اجتماعی، قبل از هر چیز، يك امر فرهنگی نیست؟ (امری در ارتباط نزدیک با ذهن نوآور تمدن‌های تکنیکی)؛ و به‌علاوه مگر يك امر انسانی نیست؟ (یعنی سبیری - ناپذیری نیازها که ویژگی طبیعت انسانی و فراسوی هرگونه آرمان است). در برابر چنین واقعیت‌های عظیمی، چه نیازی به پیش کشیدن مسأله عقلانیت تلاش است؟

البته، عمق مسأله انسانی است. نیازهای انسان و نیز شیوهٔ ارضای آنها به‌دقت نیازها و شیوهٔ ارضای نیازهای سایر انواع زنده از روی طبیعت معین نشده است. به همین دلیل، تعیین حدودی برای ارضای نیازهای او یا در نظر گرفتن آنها چون متغیرهای مستقل از نقش پویای «ترقی» غیرممکن است. به همین دلیل نیز محیط اجتماعی، یعنی شرایط فرهنگ، حائز اهمیت بسیار است.

درواقع اگر نیازهای ابتدائی افراد (گرایشهای عمیق فیزیولوژیک و عاطفی آنها) بالنسبه ثابتند،

آن نیازهایی که زیر تأثیر اجتماع و فرهنگ شکل می‌گیرند - این نیازها را عینی بنامیم - همراه با اشکال ارضاء که در ارتباط با منابع و مکانشان در اجتماع در اختیار افراد گذاشته می‌شود، تغییر می‌کنند. این نیازها، درست به این دلیل که «مشروط» هستند، تنها در جوامعی مطلقاً بی‌حرکت و دارای آداب و رسوم «متحجر» پدیدارند. اما درجائی که نوآوری‌هایی - حتی با انگیزهٔ خارجی - در اشکال ارضاء امکان مداخله پیداکنند نیازها، به‌صورتی که از خلال خواست‌های عینی و مشخص تظاهر می‌کنند، دیگر مستقل نخواهند بود؛ و شدت آن‌ها، و حتی درجه اهمیتشان، به وسیلهٔ تولید تعیین می‌شود. در این صورت کافی است که مکانیسم‌های تغییر نیز، به نوعی، در ماشین اقتصادی قرار بگیرند، آنگاه يك کنش متقابل - رفت و آمد دائم - میان «نیازها» و «پاسخ‌ها» برقرار می‌شود. اینها انگیزهٔ آنها خواهند بود و بالعکس.

با این دید، برای جوامعی که به سبب رقابت در داخل و سبقت‌جویی در خارج، به‌گونه‌ای مقاومت - ناپذیر به سوی خلق اشکال جدید ارضاء، خواه در زمینهٔ مصرف شخصی و خواه در قلمرو نیازهای دسته‌جمعی، کشانده می‌شوند ترقی تر اید آور و تنوع‌ساز، تمام ظواهر سرنوشت محتوم را دارد - در حساب نهائی بازچه‌های بی‌مصرف و ماجرای فضائی دوروی سکهٔ يك پویائی هستند. اگر دستگاه تولیدی آمادگیش را داشته باشد می‌توان از پیش بر سرنوشت هرنوآوری فنی یا فرهنگی، که دست کم به یکی از خواست‌های انسان امروز مربوط باشد، شرط‌بندی کرد.

به طور خلاصه آنچه مطرح است، در برخورد اولیه، پایان ناپذیری نوآوری‌های (فنی و غیره) است که نیازهای «عینی» تمایل به تصاحبشان دارند، و در برخورد بعدی، سیری ناپذیری همین نیازها است - اگر محرک‌های مناسب داشته باشند. میانجیگریهای اقتصادی که باعث نوآوری‌ها می‌شوند هرچه باشند (سود فردی، نقشه‌گرایی) باید کلید رشد بی‌پایان را در این کُشش متقابل جستجو کرد.

با این حال باید دانست که این سیری ناپذیری يك «داده» تغییرناپذیر است یا با اسباب و علل معین اجتماعی در ارتباط است. در بخش‌های بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

## ۲ - انگیزه‌های اجتماعی - فرهنگی تولیدگرایی

اجباری‌های نظام و اجباری‌های فروخورده

هنگامی که می‌خواهیم پیشروی چیزی را که قرار گذاشته‌ایم «روحیه تولیدگرا» بنامیم توضیح دهیم، نخستین اندیشه ما به طور طبیعی متوجه نظامی جهانی می‌شود که ما به شرکت در آن خوانده شده‌ایم، و یا دست کم تحمیلش می‌کنیم. در جهان مدرنی که نه تنها تکنیک و مبادله بل که، به خصوص، رقابت نیمه دوستانه - نیمه خصمانه نظامهای قدرتی با آرمان‌های متضاد به آن وحدت داده‌اند، رشد اقتصادی از چند زاویه گوناگون تبدیل به شرط ادامه حیات شده است. برای ملت‌های غربی، مانند دیگران، افزایش بی‌وقفه و بی‌نتص قدرت تولیدی و فنی - نظامی، به طور بدیهی تعیین‌کننده «بخت» آن‌ها در

مسابقه‌های چند قطبی است که جز با پیروزی‌های قابل اندازه‌گیری نمی‌توان نمره‌هایی در آن به دست آورد.

با این حال، آنچه به بازی گذاشته می‌شود، فی‌نفسه برای توضیح دادن محتوی و اشکال مبارزه کافی نیست. وزن «بمب» هرچه باشد، به هیچ روی «بدیهی» نیست که در مسابقه میان سیستم‌ها ورژیم‌ها، تمام اولویت‌ها به طور یکسان به پیروزی‌هایی داده شده باشد که طبیعت تولیدی دارند. البته پیشرفت‌های معرفت‌عینی و نیز فروریختن ارزش‌های معنوی تا حد زیادی برای پراگماتیسم اجتماعی قرن بیستم جا باز کرده‌اند. انسان مدرن به دانشش، که به او امکان مسلط شدن بر ماده را می‌دهد، می‌بالد، تا جایی که به هر آنچه اساس «دقیق» ندارد (ارزش‌ها، داوریه‌ها، پیشنهادها) بدگمان است و تنها پیشرفتهایی را باور دارد که ملموس و قابل اندازه‌گیری باشند. اما این اخلاقی - که شاید ذات تولیدگرایی باشد - باید به سهم خود توضیحی دربرداشته باشد.

باید اذعان کرد که تمدنی که به طور اصولی نیازهایی را که با کالا برآورده می‌شوند به نیازهای از نوع دیگر (مثلاً در ارتباط با کیفیت روابط انسانی یا مشاهده طبیعت و غیره) ترجیح می‌دهد، تمدن غربی است. در واقع این شرایط از کجا می‌آیند که عوامل اقتصادی عصر صنعتی را و می‌دارند که، به دنبال محاسبه‌ای که هرگونه خواست «شیئی‌شدنی» در آن بی‌ارزش است یا نادیده گرفته می‌شود، پیش از هر چیز برای رسیدن به پیشرفتهای تراید آور و تنوع‌ساز بکوشند.

به نظر ما در همین مورد است که بعضی شالوده‌های

عمیق رویه فردی - و گروهی - مداخله می کنند. شالوده هائی که به نظر ما ، از نظر مسأله ای که مورد بحث ما است ، بی نهایت تعیین کننده تر از انواع روابطی هستند که توسط تولید یا حکومت خلق شده اند ، به طور بسیار خلاصه ، ما دوتا از آن ها را یادآوری می کنیم :

● رویه تصاحبجو

● مسابقه برای داشتن

غیرممکن است که پشت گسترش - تقریباً خود به خودی - میدان های نیازی که باید پاسخ بگیرند اقدام رویه تصاحبجو<sup>۱۰</sup> را کشف نکرد. جوامع صنعتی که از «ترقی» برداشتی کمی دارند ، خواه ناخواه برای نوعی آزارضا - نوع تصاحبی - حق تقدم قائلند. زیرا این نوع را پاسخ مطلق به ندای طبیعت و تاریخ می دانند. همین امر باعث می شود که داوری اقتصادی ، بدون استثناء - و بدون رابطه با نیازهای ابتدائی - به سود «بیشتر» عمل کند ، یعنی به سود ترقی «شیمی شده» و به زیان «ارزشی» که عینیت پذیر ، یعنی تصاحب شدنی ، نباشد.

غریزه تصاحب که بازمانده دوران فقر است ، در بسیاری موارد ، در سطح نیروهائی تولیدی که مسأله مرکزی آن ارضای نیازهای ابتدائی نیست ، چون یک عامل مخرب عمل می کند. افراد و گروه ها ، چنان که گوئی به ناامنی اجدادی پاسخ می گویند ، بدون تناسب با «داده» های واقعی موقعیت ، جمع می کنند ، زیرا نیت اعلام شده بر آوردن نیازها دیگر فقط بهانه ای یا آگاهی دروغینی است ، زیرا نیازهای ابتدائی ، محازاً بر آورده شده اند و نیازهای دیگر - بنا به تعریف - در چهارچوب هیچ تلاشی

برای «اشباع» قرار نمی گیرند .

روحیه سرمایه داری تنها یک مورد خاص از این منطق است که توسط غریزه تصاحب هدایت می شود. البته این سرمایه داری بود که کیش نیمه خدائی ارزش اقتصادی را تعمیم داد (کیشی که به تساوی درطلا ، پول ، اوراق بهادار و قابل معامله تجسم یافته است) و گردآوری این ارزش ها هم هیچ تناسبی با قدرت ارضای نیازها ندارد. اما سرمایه داری نبود که مسابقه برای ثروت و مالکیت را با تمام اشکال قابل پذیرش آن آغاز کرد. به علاوه ، ترکیبی که میان علم و اقتصاد صورت گرفت (به عنوان مقدمه یا به دنبال انقلاب صنعتی ، مهم نیست) صورت مسأله را تغییر داده است. زیرا - احتمالاً برای اولین بار در تاریخ - «ترقی» فنی به انسان امکان داده است که در قلمروی «ملموس» برای خود هدف های نامحدود داشته باشد. تحت تأثیر این ترکیب ، ارزش اقتصادی در جهت «دوباره مادی شدن» پیش می رود و در اشیاء مصرفی و قدرتی - بیش از ذات های افسانه ای - متجلی می شود. درست به دلیل همین «مادیت یافتن مجدد» اقتصاد ، انگیزه جدیدی می یابد. آن هم به عنوان یک روند خلاق ، تاجائی که از این پس نوعی تلاش غول آسا به غریزه تملک پیوند خورده است .

۱۰ - در مورد نظری که به دنبال خواهد آمد من سخت به و. آ. ویسکوف مدیونم که تجزیه و تحلیل هایش در مورد فرضهای قبلی اندیشه های اقتصادی نقطه عزیمت این ملاحظات است. برای مثال به مقاله «دیالکتیک وفور» مجله دیوژن شماره ۵۷ رجوع شود .

### تمایز و تساوی

دلیل هم دارد. زیرا این دو رویه، ضمن این که هدفشان از میان بردن آثار عمل مخالف است، هر یک وجود آن دیگری را می‌پذیرد: بدون دست‌یافته‌های امتیاز نمی‌توان به تساوی رسید و هم‌چنین برعکس. به این حساب می‌توان این روند را دیالکتیکی نامید، زیرا به هر حال حامل درگیری است<sup>۱۱</sup>.

اندعائی نابجا و خطا است اگر بخواهیم تمام «ترقی» را در این دیالکتیک محدود کنیم. اعمال نیک افراد نوآور، اصول اخلاقی بعضی از حرفه‌ها (دانشمندان، آموزگاران، پزشکان) حتی بعضی مجامع اشتراکی معنوی (افرادی مانند کمیوتصی‌ها) ممکن است پاسخگوی انگیزه‌هایی باشند که نه «آریستوکراتیک» هستند و نه «دموکراتیک» (به معنایی که من برای این کلمات قائل شدم). این دیالکتیک جدلی هنگامی پیش می‌آید که — به‌طور انفرادی یا گروهی — تلاشی برای تأیید خویش به زبان دیگران در میان باشد. جامعه «مقام طلبان» (پاکار) و نحوه زندگی اداره سالاری (چنانکه گروزیه تشریح می‌کند)، با وضوح خاصی با انگیزه‌هایی که در بالا تجزیه و تحلیل شدند، مطابقت دارند.

از این نمونه توضیحی بگذریم و به تجزیه و تحلیل نظامهای واقعی بپردازیم. لازم به گفتن نیست که دوره‌ای که شرح دادیم، همیشه به‌صورتی خالص متظاهر نمی‌شوند و خواه تحت تأثیر «احساسات

اگرغریزه تصاحب، با رابطه ممتازی که میان انسان و اشیاء برقرار می‌کند، در میدان مسابقه شدید اجتماعی و یا موتور دوگانه جستجوی امتیاز و مطالبه تساوی قرار نمی‌گرفت، شاید ظرفیت پویائی را که در آن می‌شناسیم پیدا نمی‌کرد.

به‌طور انتزاعی، هر یک از این دو اراده معرف نوع اقدام کاملاً متمایزی است که به دنبال «ترقی» بی‌هدف خاص خود می‌رود. عملی که به‌سوی امتیاز جهت می‌گیرد، عبارت از عملی است که از طریق دستیابی (به ابزار، اشیاء لازم برای زندگی یا تجمل، نمادها) خود را متمایز می‌سازد و این مالکیت‌ها، باعث امتیازهایی برای مالک می‌شوند، خواه به‌صورت اجتماعاً مقرر شده اعتبار و شخصیت، خواه در زمینه مقام یا قدرت و غیره. عملی که به‌سوی تساوی جهت می‌گیرد عبارت از عمل طغیان علیه امتیازهایی است که دیگری چنانکه گفته شد به دست آورده است و نماینده عدم تساوی‌های واقعیت. این عمل از میان بردن هر گونه امتیاز مشخص کننده است و به این منظور، این امتیازها را اجتماعی یا عمومی می‌کند. لزومی ندارد برای تعیین این دو نوع عمل کلمات نوساخته به کار ببریم، زیرا اولی به زبان عام «آریستوکراتیک» خوانده می‌شود و دومی «دموکراتیک».

اگر هم «ترقی»‌هایی به‌طور خاص «آریستوکراتیک» یا برعکس، به‌طور خاص «دموکراتیک» وجود داشته باشند، اکثر «نوآوری»ها از عمل توأم این دو انگیزه به‌وجود می‌آیند. و البته

۱۱ - «هر کسی می‌خواهد مثل دیگران باشد و در عین حال از آنها بالاتر برود» (در تصاحب اشیاء) : «فاصله‌ای که روابط انسانها را در دنیای اشیاء تهدید می‌کند این است» (ژرژ برگر «Werbung und Gesellschaft»).



همه رنگش را به آن‌ها تحمیل می‌کند.<sup>۱۲</sup>

جمع شده‌اند. بعضی از خارج تحمیل شده‌اند، بعضی را رقابت تملک‌جو همراه آورده است و بعضی دیگر نیز به صورت يك «عقلانیت»، فروخورده شده‌اند. در برابر این سرنوشت اقتصادی - فنی، دو رویه می‌توان پیشه کرد:

● تن در دادن به این سرنوشت، نه تنها به‌عنوان يك ضرورت تحمیل شده، بل چون حقیقتی واضح اصول که تنها راه رشد را مشخص می‌کند و نماینده تنها چهره آینده است.

● در انداختن يك اصل با آن. اصلی که بنا بر آن، آگاهی قادر به داوری درباره تناقض‌ها و ضرورت‌های به‌ظاهر بیطرف منطق تولیدگرا است. زیرا این منطق هر اندازه هم محکم باشد، باز هم عقل ما نمی‌تواند به‌سادگی «شرنا معلومی» را که نتیجه آن است به عنوان يك امر واقع و صورت گرفته بپذیرد. احساس ناگواری به ما دست می‌دهد: احساس گرفتاری در جنگ‌های يك ماشین، احساس بندگی درجه دومی که بهره‌های آزادی فرضی ما را از ما می‌گیرد. به جای آنکه با اختیار و استقلال درباره هدف‌های اقدام‌های اقتصاددیمان تصمیم بگیریم، درگیر و دارعلیتی هستیم که ما را تبدیل به چرخ‌های ناتوان يك دستگاه پیچیده فوق تاریخی می‌کند. انکار این ناهنجاری دور از صداقت است، همان‌طور

پس، در حد جهانی، در تماس با نابرابرها و در رابطه با رقابت‌های بسیار، يك مکانیسم تسریع کننده نهاد می‌یابد. به نظر می‌رسد که امروز دیگر کسی درباره خصلت بندگی آور این مکانیسم شك داشته باشد؛ زیرا امکان خودیابی آزادانه را خواه در زمینه اقتصادی، خواه در زمینه نوع تمدن، از نابرابری‌های پست ترسلب می‌کند.

از این زاویه، اروپای غربی، کشورهای کمونیستی و جهان سوم، ضمن اینکه کاملاً متفاوتند، فقط اختلاف درجه دارند: همه خود را به تناسب با «راهبر» مشترك می‌سنجند؛ راهبری که ترقی‌های سرگیجه‌آورش هم مسحورشان می‌کند و هم به وحشتشان می‌افکند. البته این کشورها اصالت‌های فرهنگی‌شان را دودستی چسبیده‌اند و هر چه فاصله «آرمانی» میان آنها و «راهبر» بیشتر باشد، قاطعیتشان در این مورد بیشتر است. با این حال در جهانی که اطوار روشنفکری و مصرفی از مرزها بدون روادید می‌گذرند، میدان عمل آزادنه‌شان کوچک و کوچکتر می‌شود: حتی در برنامه‌های پنج ساله شوروی انگیزه‌های مادی نقش مسلط را دارد. اگر طغیان‌هایی هم در این دنباله‌روی باشد، بیش از پیش به گردنکشی می‌ماند. فاجعه مشترك «نابرابران پست‌تر» اینست که در چهارچوب اقداماتی برای «رسیدن» محبوس شده‌اند و نمی‌توانند «راهبر» را به‌گونه‌ای بارز زیر تأثیر قرار دهند.

### ۳ - درباره انتخاب «غیر تولیدگرا»

دیدیم در گرایش‌های تولیدگرا، اجبارهایی

۱۲ - مسابقه فنیای تنها استثنا در این قاعده کلی است. تنها مورد کاربرد عظیم نیروهای مولد که توسط «راهبر» اختراع نشد و بر سر آن رقابتی با قدرتهای مساوی گسترش می‌یابد. تازه می‌توان درباره مفهوم این مسابقه پیرشهایی پیش کشید.



که انتظارستگاری را از جانب اتفاقات خود به خود اصلاح کننده داشتن، عبث است؛ زیرا سیستم‌های معاصر عمل با تمام نیروی مقاومت غیرارادیشان از تجدید ساختمان اقتصادی جلوگیری می‌کنند و رفتارها - حتی رفتارهای اعتراضی - نیز به سختی از منطق تولیدگرا تأثیر پذیرفته‌اند . . .

اما، به راستی، چگونه اصل آگاهی را می‌توان وارد جهانی کرد که در آن دریافت اقتصادی زیرسلطه عقلانیت ابزاری است و اندیشه، خواه علمی یا سیاسی، از تعمق درباره هدف‌ها طفره می‌رود و بیشتر به وسائل عملی که باید به کار برد، می‌پردازد؟ عدم تناسب میان نیروی ابزاری که به کار برده می‌شود و میزان آگاهی درباره طرح‌ریزی اجتماعی در سطح دولت‌ها کاملاً واضح است. آن روی سکه تکامل‌گرایی وابسته به فنون تولید، توزیع یا دخالت عمومی، بی‌تفاوتی بالنسبه آشکار در برابر موضوع اصلی جنگ اقتصادی، یعنی تحول نیازها است. طرح‌ریزان غربی و شرقی به این حساب که این نیاز، چه از نظر حجم و چه از نظر ساختمان درآمدها، به حد کافی مشخص شده‌اند، بیشتر گرایش دارند که مصرف را به شبکه‌های تعیین کننده‌ای که عمل خود بخودی دارند تحویل دهند. نیازهای مورد توجه گروه‌های اجتماعی مربوط به رشد یا قدرتند و تحقق‌های فرهنگی سیاسی‌یی که در وهله اول خصلت ابزاری نداشته باشند - دست کم در یک چشم‌انداز سیاسی - بسیار نادرند.

دردنیائی که فعالیت انسانی ابعاد عظیم و درعین حال نگران کننده‌ای پیدا کرده است، ضرورتی حیاتی است که امر اقتصادی و رشد فنی دیگر تقدیرهای

کور نباشند. اگر انسان بخوهد از يك طبیعت اجتماعی خارج از اختیار خود رهایی یابد، باید بروندی که سازنده و شکل‌دهنده نیازهایش هست مسلط شود. از اینجا - و فقط از اینجا - است که تسخیر مجدد عقلانیت اقتصادی و نیز آزادی جامعه فردا آغاز می‌شود.

در مدت زمان تاریخی درازی، ترقی خواهان به حق این احساس را داشتند که فقر نوع بشر را به رقیت کشانده است و آزادی بشر مستقیماً از پیروزی او بر گرسنگی برخوهد خاست. با این دید بود که رشد نیروی مولد پیش از آن که يك «فرمان ثروتمند شدن» باشد، در نظر سوسیالیست‌ها يك برنامه برای آزادی بود. با این که این برنامه، هنوز هم برای بخش‌های عظیمی از بشریت به ارزش خود باقیست - زیرا که گرسنگی سنگدل‌ترین جباران است - با این حال باید از این پس در حقیقت کلی‌تری وارد شود. حقیقتی که پیروزی بر فقر و نیاز را به اصل آگاهی وابسته می‌کند. زیرا جامعه‌های کم یا بیش ثروتمند، به سبب مهار نکردن نیازها، سر به فرمان طبیعت اقتصاد نهاده‌اند، همانگونه چشم بسته که موجودات طبیعت مطیع قوانین محیطند. اقتصاد، طبیعت دوم ما، ما را به سبب خصلت تقدیریش در اختیار گرفته است. پس تنها از اقدام آگاهانه‌ای که سرانجام ما را بر این روند تقدیری مسلط کند، آزادی هم برخوهد خاست. آزادی در لحظه‌ای آغاز می‌شود که پذیرفته شود نیازهای اساسی انسان، برای برآورده شدن، افزایش بی‌نهایت وسایل ارضاء را لازم ندارند.

بدیهی است که پرسش‌هایی که درباره این «انتخاب» مطرح می‌شوند بسیارند، و پیش از همه

درباره امکان آزادیبخش سلطه بر نیازها. آیا محدود کردن انتخاب‌های مصرفی توسط یک اراده عمومی (زیرا تعیین آگاهانه راه‌های ارضاء جز به این صورت ممکن نیست) خود نوعی گسترش نگران‌کننده امتیازهای گروهی نیست؟ امتیازهایی که هم‌اکنون هم بسیار است و نوعی دست‌درازی به حقوق انکارناپذیر فردی است؟

برای اینکه مسأله به‌طور صحیحی مطرح شود، لازم است از نظر دور نداریم که در حال حاضر محیط اجتماعی، به هر حال، تظاهر عینی نیازهای انسانی را تعیین می‌کند و آنها را می‌سازد. مسأله فقط پرسش اینست که آن چیز امروزه (در تمام نظامها، حتی اشتراکی) به داوری ارزش اقتصادی - که من کوشیده‌ام جانب‌داری آنرا نشان دهم - وا گذاشته شده است، به اراده آگاه سیرده شود. به خودی خود معلوم است که این اراده آگاه تنها می‌تواند از یک توافق آزادانه و دموکراتیک اجتماعی ناشی شود، اگر جز این باشد، گرفتار استبدادی شدیدتر از خود - کامگی ارزش خواهد شد. آیا لازم است یادآوری کنیم که میان یک توافق دموکراتیک و یک «اراده عمومی نیابتی» تفاوتی هست؟ به این ترتیب طرحی که هدفش آزاد کردن انسان از - به گفته مارکس - «ضرورت نیاز طبیعی» است به یک بُعد دیگر آزادی مشروط می‌شود: آن بُعد از آزادی که تمامیت فردی را در قبال قدرتهای سیاسی یا اجتماعی حفظ می‌کند. میان این دو آزادی، امکان «معامله» نیست.

بلافاصله می‌توان پیش‌بینی کرد که روشنگری غیر مستبدانه وجدان عمومی به چه سرمایه‌گذاری روشنفکرانه‌ای احتیاج دارد. همه چیز وابسته به ظرفیت

انسان امروزی است که خود محصول عصر صنعتی است؛ ظرفیت انسان امروزی در محدود کردن گزینه‌های تصاحبی‌اش - از طریق انتخاب «خلافت مستقل» بجای لذت‌بردن غیر فعال و دیوانه‌وار. این امر، مستلزم نوعی تعادل شخصیت است که به نوبه خود، به واسطه محدودیتهائی که برای گرایش‌هایی تصاحب‌طلب قائل شویم، تقویت خواهد شد. زیرا همچنانکه فراوانی گرایش‌های تصاحبی - این التهاب شیطانی غرب - به زیان ارضای نیازهای عاطفی است، این نیازها نیز همین‌که دیگر «ارضاء»، فقط یا لاقلاً به‌طور عمدۀ از طریق پاسخ‌های «شیئی‌شده» جستجو شود، امکان شکوفاشدن دارند. ایجاد یک وجدان جدید اقتصادی امر تعیین‌کننده است. زیرا این وجدان جایگزین اطلاعاتی می‌شود که به‌صورت ارزش قابل محاسبه به افراد داده می‌شود و به‌طور دائم وثابت، به سود «بیشتر بهره‌وری» (یا «بیشتر نیرومندی») عینیت یافته و به‌زیان نیازهای از نوع دیگر عمل می‌کند.

آیا این آگاهی جدید که کُنشدن رشداقتصادی را اصل قرار می‌دهد، مانعی در راه وفور وسائل ارضای ابتدائی خواهد بود؟ برعکس، این آگاهی امکان خواهد داد که ماشین عظیم تولیدی را که در اختیار خواهیم داشت - و با پیشرفت‌های «خودکاری (اتوماتیسم)» در جهتی مساعد برای شکوفاشدن استعدادهای انسانی تکمیل می‌شود - به سوی فوری‌ترین نیازها معطوف کنیم. در وضع کنونی، دست‌کم در اروپا، ایجاد غذای فراوان و فضای مسکونی گرم و روشن برای همه به اضافه بهداشت و آموزش همگانی، حتی اگر سطح توقع را

هم بالا ببریم ، به هیچوجه يك خیال دوازدهم دسترس نیست . بدیهی است که تساوی بیشتر درآمدها ، به خودی خود ، جهت گیری مجدد نیروهای مولد را به این سمت تسهیل خواهد کرد . اما این تساوی حتی در مناطق سوسیالیستی درمخاطره است — توجه به « پیروزی در مسابقه » دائماً مانع آن می شود . و مکانیسم های نابرابری به همان میزان که ترقی فنی را تسریع می کند ، مانع تمرکز قوای جامعه در راه پاسخ دادن به فوری ترین نیازها هستند .

اگر میان آنچه من « انتخاب غیر تولیدگرا » می نامم و آنچه بزرگان اقتصاد سیاسی به نام « اقتصاد درجانه » خوانده اند قیاسی برقرار کنیم ، می بینیم موردی ندارد که طرد تولیدگرایی را به مثابه « ترمز » یا عدم تحرک تلقی کنیم . جامعه های صنعتی ، حتی با آهنگ رشد کندتر ، باز هم آن قدر منابع ترقی فنی در اختیار خواهند داشت که بتوانند به دلخواه مورد بهره برداری قرارشان دهند . وجه تفاوت با انتخاب تولیدگرا در نحوه برخورد با نوآوری فنی است ؛ یعنی ( در انتخاب غیر تولیدگرا ) انسان تابع نوآوری فنی نخواهد بود و جامعه در پی بهره برداری از آن ، به هر قیمت که باشد ، نخواهد رفت . مسأله بر سر بیان دادن به « سلطه کالا بر تولیدکننده » خواهد بود .

روشن است که انتخاب غیر تولیدگرا ، فقط بر اساس قدرت تولید بسیار پیشرفته ، با امر رفاه سازگار است . به این دلیل تنها برای کشورهای بسیار پیشرفته صنعتی به طور مستقیم مطرح است ، زیرا مسأله این کشورها یافتن پاسخ برای نیازهای اولیه نیست ، بل حفظ آهنگ رشد از طریق عمل دوگانه — روی پیروزی های فنی و روی نیازها — مسأله

آنها است . اما به هر حال ، انتخاب غیر تولیدگرا در سرنوشت کشورهای موسوم به عقب مانده نیز بی تأثیر نخواهد بود . زیرا کُند شدن سرعت مسابقه — که دستورش از بالا صادر می شود — به آنها امیدهایشان را باز خواهد داد و . . . امکان نفس تازه کردن ، مگر نه در این صورت ، هدف نهائی بشر اتحاد یافته ، یعنی پشت سر گذاشتن نابرابری ها ، هدفی نه چندان خیال پردازانه خواهد بود ؟ وقتی ثروتمندان مسیر پادبان ها را تغییر می دهند دیگران خواهند توانست بیشتر به نیازهای خاص خودشان برسند ، بدون این که ناگزیر باشند از رشد ، یعنی از مبارزه علیه کمبودها ، چشم ببوشند .

### ملاحظه های نهائی درباره سوسیالیسم

باید اذعان داشت که جنبش سوسیالیستی ، در آغاز ، هدف های درجهت رهائی بخشیدن انسان از بردگی به طبیعت داشت ، اما به دنبال يك انقلاب پیش از وقت ، رژیم های اشتراکی وارد مسابقه سرسام آوری برای « رسیدن » به دیگران شدند و دیگر هم نتوانستند خود را کنار بکشند و سرانجام هم سرمایه داری را در میدان خودش ، یعنی در میدان مسابقه ها و پیروزی های تولیدی<sup>۱۳</sup> ، به مبارزه دعوت کرد .

این مبارزه جوی سوسیالیسم ، که با منطق و اجبارهای ابزاری درگیر شد ، از رسالت تاریخی

۱۳ — رجوع شود به مقاله « از سوسیالیسم تا تولیدگرایی » شماره ۲ ( ۱۹۶۸ ) مجله « اسیری » .

خوددوری گرفت. زیرا مسابقه ابتدا بر پایه سوسیالیستی پیش رفت و بیش از آن که از عناصر «سوسیالیستی» رژیم های اشتراکی تغذیه کند، از عناصر غیر-سوسیالیستی بی که این رژیم ها جذب کرده بودند، مایه گرفت. اهتمامی که این رژیم ها در زمینه شرط بندی بر سر مسأله تکنیک - و نه آزادی - با سرمایه داری به خرج دادند، سرانجام آنها را در جهانی زیر سلطه ارزش های تولیدگرا جا انداخت. با وجود این تغییر جهت تاریخی، آزمایش کمونیستی موفق شد ثابت کند - و با این حال تنها دفاعیه همین بود - که سوسیالیسم نیروهای مولد را در جهت رشد سریع تر آزاد می کند. دلائل این شکست بسیارند و در ارتباط با مسائل سازمانی و انگیزه ای که تحلیل جداگانه ای لازم دارند. در چارچوب موضوعی که اکنون به آن مشغولیم، مسأله شکست مهم است. این شکست به افسانه ای که باعث انحراف های تلاش های سوسیالیستی شد پایان داد: افسانه وجود تناسب منطقی میان عدالت و مسابقه، میان ترقی فنی و ترقی اجتماعی ثابت شد که برای گسترش دادن رفاه «قابل شماره» نه ضروری است و نه مفید که از شدت مسابقه از نوع سرمایه داری کاسته شد.

اما هنوز هیچکس آن ورق دیگر را بازی نکرده است: ورق «اوتویی» را. زیرا این امر واقع که نمونه های سازمان اشتراکی - تعاونی ها یا شوراهای کارگری - به حد کافی قابل تحمل نیستند، می توان دو نتیجه کاملاً متفاوت گرفت: یا این نمونه ها را در میان عتیقه های تاریخ اجتماعی قرار داد، یا پذیرفت که اینها نماینده های آرمان های فی نفسه

قابل قبولی هستند، اما رسالتشان در مقوله فنی - اقتصادی نیست. شگفتا که رژیم های سوسیالیستی نظریه دوم را طرد کردند و ترقی فنی را برگزیدند. مورد تردید قرار دادن تولیدگرایی، این موضوع را با تمام حدت و شدتش مطرح می کند. زیرا اگر توضیح تب مصرف را در خلا ارزش های اخلاقی می توان یافت فرو نشاندن نیازهای اساسی نیز جز تظاهر دیگری از ارزش های اشتراکی نیست. این ارزش ها تنها نیروی اجتماعی هستند که می توان با احتمال موفقیت - در مقابل سلطه منطقی «کارائی» قرارشان داد. بدون اجتماع با برابری واقعی، ارزش اقتصادی احتمالاً برای همیشه به عنوان تنها رابطه ای که قادر به گردآوری تلاش های فردی (مولد یا غیر آن) در سطح اجتماعی است، باقی می ماند.

به زبان دیگر آنچه به عنوان نتیجه گیریهای نهائی به دست می آید ضرورت کوشش در راه تدوین یک طرح اجتماعی است که با آنچه از توسعه فنی ناشی می شود متفاوت باشد. آیا یک سوسیالیسم نو سازی شده می تواند چنین طرحی برای ما بریزد؟ یا باید از سوی «اوتویی» ها جستجو کرد؟ یک مسأله مسلم است: فقط یک طرح اصیل برابری امکان خواهد داد که در واقعیت و نه در انتزاع، یک انتخاب غیر تولیدگرا پایه ریزی شود.